

[اطلاعات شخصی افراد حذف شده است]

[آرم]

شیر و خورشید

وزارت کشور، فرمانداری شهرستان کاشان؛ [شماره ندارد؛ تاریخ: ۱۳۲۳؟]، رونوشت نامه خالصی زاده به یکی از مقامات حکومتی [

بعدالعنوان

نامه شریفه شماره ۳۵۱۵ عزّ و وصول داد. مرقوم فرمودند که شهربانی اشعار داشته است که جناب نخست وزیر با تدریس و نماز بنده موافقت ندارند و شایسته است که از رفتن مسجد خودداری کنم. با این که نماز و تدریس از اموری نیستند که تحت اوامر بشر واقع بشوند، اضطراباً اطاعت نموده، ترک مسجد و نماز جماعت و تدریس کردم. لزوماً به مطالب ذیل تمّی دارم که عطف توجّه فرمایند:

آقای رییس شهربانی کاشان معارض تدریس بنده شدند. از وقتی که شنیدند درس توحید باطل می‌کند شرک بهائی‌ها را و وقعی به امریّه وزارت کشور دایر بر این که بنده در نماز و تدریس آزاد باشم، نداده است. شب‌های عدّه زیادی پاسبان فرستاده درب مسجد گذر بای ولی و مسجد حرم و مردم که برای دعا و استماع درس نیز می‌آیند به عنف و ضرب و بدزبانی متفرّق می‌ساختند. از طرف دیگر ذهن حضرت عالی را مشوب ساخته که علمای کاشان با تدریس بنده مخالفت دارند. برای حفظ آسایش و انتظام این ممانعت را می‌کند. قطعاً برای سرهنگ اسکندری همین شبهه را القا کرد. فرقی که هست، ایشان باور کرد و حضرت عالی از علما تحقیق فرمودید، اظهار موافقت و خوشوقتی از تدریس بنده کردید. این بهانه که از دست رییس شهربانی گرفته شده، علناً به اشخاص متعدّد اظهار کرده که بنده چون بر ضدّ بهائی‌ها صحبت کردم، برای حفظ انتظام مجبور است جلوگیری کند، در صورتی که بهائی‌های کاشان و غیره قابلیت این صحبت را ندارند و بنده بالخصوص متعرّض آنها نشدم، بلکه در ضمن استدلال علمی برای توحید، شرک را باطل می‌کردم و مثال برای مشرکین از بهائی‌ها و سایر مشرکین ذکر می‌کردم و دعوت می‌نمودم اهل ادیان را برای مذاکره، چنانچه رویه بنده همین بود. در مملکت عثمانی و سایر ممالک و از هیچ دولتی ممانعت ندیدم، حتّی در دوره بی‌دینی ایران، یعنی دوره پهلوی چنین ممانعتی نشده و کتاب‌های متعدّد دینی از تألیفات بنده در طهران و اصفهان و خراسان حتّی در حال تبعید طبع و منتشر شد. رییس شهربانی از تجدید طبع کتاب مبلّغ بهائی که در دوره پهلوی در طهران طبع شد، در کاشان جلوگیری می‌کند و یکی از اسباب ممانعت از تدریس بنده همین قرار می‌دهد که در صدد اعاده طبع آن هستم. اخیراً نمی‌دانم چه گزارش‌هایی داده است که جناب نخست وزیر را مجبور کرده که عدم موافقت با تدریس بنده بکنند. کاری است که در عصر پهلوی نشده، در صورتی که مراتب دین اسلام‌پروری حضرت آقای نخست وزیر محرز است. استدعا دارم برای جلوگیری از گزارش‌های دروغ آقای رییس شهربانی چنانچه مشاهده شده است و برای این که پنجاه هزار مسلمان کاشان دست‌خوش چهار پنج نفر بهائی نشوند و برای این که خدمات دینی و دولت هدر نرود و برای حفظ آسایش عمومی مراتب معروضه را به مقام نخست وزیر برسانید و اعاده اجازه تدریس را بکنید. معنی ندارد که معدودی از بهائیان در کاشان [...] در القای شبهات و عموم مسلمان‌ها محدود و ممنوع باشند، اگر حرفی دارند، بیایند با بنده گفتگو کنند. کتباً داعی ندارد که فکر اولیا امور به توسط مأمورین [...] بنده غیر حرف چیزی ندارم. این عریضه به مثابه عریضه است که برای آقای نخست وزیر می‌نگارم به وسیله سرکار به حضرت ایشان [...] بنده را مستحضر سازید که مستقیماً به مقام ایشان [...].

رونوشت برابر با اصل است، [امضاء]

[متن بالا رونویسی از اصل سند است. اگر به نکته‌ای برخورد کردید که دقیق رونویسی نشده است لطفاً به نشانی ایمیل در صفحه تماس با ما بفرستید]